

استبداد دینیِ امروز، نتیجه‌ی استبداد سلطنتی از منوچهر تقوی بیات

خمینی و آخوندها و اربابان آن‌ها انقلاب بهمن پنجاه و هفت را از مسیر واقعی‌اش خارج کرده و از آن حکومتی استبدادی و ضد ایرانی، بنام جمهوری اسلامی پدید آوردند، حکومتی که به جمهوری هیچ شباهتی ندارد. انقلاب مشروطیت نیز به چنین سرنوشتی دچار و ناکام شده بود. جاسوسان و نظامیان انگلیسی که نیروی قزاق را در اختیار گرفته بودند با گماردن رضا خان به فرماندهی قزاق‌ها کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را انجام دادند. نه رضا خان به دستاوردهای انقلاب مشروطیت وفادار ماند و نه پسرش، پس در ادامه‌ی خواست‌های آزادیخواهان‌ی انقلاب مشروطیت ناچار ملت ایران بار دیگر در سال پنجاه و هفت به انقلاب روی آوردند. انقلاب بهمن ۱۳۵۷ را مردم با شعار آزادی و استقلال و نان و کار آغاز کردند اما سران چهار کشور قدرتمند غربی در نشست گوادلوپ، ادامه حکومت شاه را برای منافع خودشان نامفید دانسته و به جای شاه حکومت ایران را به خمینی سپردند. او را به سلامت از پاریس به تهران آوردند تا کشتار ملت و غارت ایران را با شدتی هر چه بیشتر ادامه دهند.

خمینی در پاریس و پیش از ۲۲ بهمن ایرانیان را با دروغ‌های خود فریب داد. رسانه‌های غربی هم آن دروغ‌ها را با آب و تاب به خورد مردم ایران دادند. خمینی پس از آمدن به ایران و سوار شدن بر قدرت خلاف آنچه گفته بود انجام داد. در اینجا چند نمونه از آن دروغ‌ها را می‌آورم تا اسلام و دین‌داری خمینی برای هم میهنان گرامی روشن شود:

در ۱۰ نوامبر ۱۹۷۸ در نوفل‌لوشاتو در مصاحبه با سازمان عفو بین‌المللی گفت:

« در جمهوری اسلامی کمونیستها هم در بیان عقیده خود آزاد خواهند بود. »

– « ما آزادی به همه مسالک و عقاید می‌دهیم. » (صحیفه امام . ج ۵، ص ۵۳۳ و ۵۳۴ گفت و گو با سه شخصیت آمریکایی ششم بهمن ۱۳۵۷)

– « حکومت اسلامی ما اساس کار خود را بر بحث و مبارزه با هر نوع سانسور می‌گذارد. » (مصاحبه با رویتر، ۴ آبان ۱۳۵۷، پاریس).

– « من هیچ سمت دولتی را نخواهم پذیرفت. » (گفتگو با خبرنگاران، ۱۲ آبان ۱۳۵۷، پاریس).

– « در حکومت اسلامی رادیو، تلویزیون، و مطبوعات مطلقاً آزاد خواهند بود و دولت حق نظارت بر آنها را نخواهد داشت. » (مصاحبه با روزنامه پیزا سره، نوفل لوشاتو، ۲ نوامبر ۱۹۷۸)

– « در ایران اسلامی علماء خودشان حکومت نخواهند کرد و فقط ناظر و هادی امور خواهند بود! خود من نیز هیچ مقام رهبری نخواهم داشت و از همان ابتدا به حجره تدریس خود در قم برخواهم گشت! » (مصاحبه با خبرگزاری رویتر، نوفل لوشاتو، ۵ آبان ۱۳۵۷)

– « اختیارات شاه را نخواهم داشت. » (گفتگو با خبرنگاران، ۲۴ دی ماه ۱۳۵۷، پاریس).

– « من و سایر روحانیون در حکومت پستی را اشغال نمی‌کنیم، وظیفه روحانیون ارشاد دولت‌ها است. من در حکومت آینده نقش هدایت را دارم. » (سخنرانی ۱۸ دی ۱۳۵۷).

– « آزادی و دموکراسی به تمام معنا در حکومت اسلامی است. شخص اول حکومت اسلامی با آخرین فرد مساوی است در امور. » (مصاحبه با راسلگر، آبان ۱۳۵۷، پاریس).

– « دولت استبدادی را نمی‌توان حکومت اسلامی خواند... رژیم اسلامی با استبداد جمع نمی‌شود. » (مصاحبه با خبرنگار خبرگزاری فرانسه، ۱۳ آبان ۱۳۵۷، پاریس).

– « باید اختیارات دست مردم باشد، این يك مسئله عقلي است. هر عاقلی این مطلب را قبول دارد که مقدرات هرکسی باید دست خودش باشد. » (صحیفه نور، ج ۳، ص ۷۵) « حکومتی که ما می‌خواهیم مصداقش یکی حکومت پیغمبر است که حاکم بود. یکی علی و یکی هم عمر (!؟) » (مصاحبه با خبرنگاران، ۸ آبان ۱۳۵۷، پاریس).

– « ما علاوه از این که زندگی مادی شما را می‌خواهیم مرفه بشود، زندگی معنوی شما را هم می‌خواهیم مرفه باشد. شما به معنویات احتیاج دارید معنویات ما را بردند اینها. دلخوش نباشید که مسکن فقط بسازیم، آب و برق را مجانی می‌کنیم، اتوبوس را

مجانای می‌کنیم. معنویات شما را ، روحیات شما را عظمت می‌دهیم(!) شما را به مقام انسانیت می‌رسانیم(!!) ما هم دنیا را آباد می‌کنیم هم آخرت را(!) به این نغمه های باطل گوش ندهید. اینها فقط حرف می‌زنند، ما عمل می‌کنیم(!)» ...

مردم ایران در چهل سال گذشته دروغ ها و فساد خمینی، خامنه ای و دیگر پیشوایان شیعه را با پوست و گوشت و استخوانشان حس کرده اند. این ها هیچ آبرویی برای دین و مذهب باقی نگذاشته اند. دزدی و دروغ و فساد و فقر بیداد می‌کند.

خمینی با دروغ و خدعه با کودتایی خرنده و فریبکارانه نخست کابینه ای از افراد خوش نام به وجود آورد سپس با دیکته کردن " جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد" راه را بر آزادی و مردمسالاری بست. آنچه او وعده داده بود خلافت را انجام داد. خمینی جنگ و مقاتله (کشت و کشتار) را نعمت و رحمت می‌دانست. او تا آنجا که می‌توانست جوانان میهن دوست کشور ما را تیرباران کرد و یا در جبهه ی جنگ به کشتن داد. خامنه ای افزون بر همان جنایت ها و خیانت ها نفت، آب، خاک و ناموس مردم ایران را هم به تاراج داده است. پنجاه درصد از حقوق ملت ایران در دریای خزر را به بیگانگان می‌فروشد و به هیچ کس نیز حساب پس نمی‌دهد.

کار به جایی رسیده است که برخی از مردمان ناآگاه و نادان، خواهان بازگشت رضا شاه و محمدرضا شاه از درون گورهاشان شده اند. شگفت آن که درس خوانده ها و دانشگاه دیده ها و تاریخ خوانده ها هم گاهی همین زمزمه ها را می‌کنند. اگر در درازای پنجاه و هفت سال دیکتاتوری وابسته ی پهلوی ها به قدرت های غربی به جای سرکوب و شکنجه و زندان، حزب ها و سازمان های مردمی آزاد می‌بودند و نوشتن و سخن گفتن آزاد می‌بود هرگز آخوندها به این درجه از قدرت نمی‌رسیدند. پهلوی ها سنگ ها را بسته و سگ های هار دین و مذهب و جادو و خرافه را آزاد گذاردند. حزب ها، انجمن های فرهنگی و علمی و سیاسی را بستند و فعالان آن ها را زندانی و اعدام کردند. محمدرضا پهلوی با ایجاد ساواک و کمیته های وحشت، فعالیت سیاسی دانشجویان را ممنوع ساخت و به جای آن هیئت های سینه زنی و عزاداری و روضه خوانی را رواج دادند. برای آخوندها دانشکده ی معقول و منقول بازکرد و به آن ها درجه دکتری عوام فریبی و دروغگویی اعطا کرد.

کسانی که از رضا شاه بی سواد به عنوان پیشوای مدرنیته ی ایران سخن می‌گویند آیا نمی‌دانند که پایه ی مدرنیته آزادی و دموکراسی

است که در دوران پهلوی ها هرگز وجود نداشت. کدام حزب و کدام روزنامه را آزاد گذاشتند؟ نویسندگان، روشنفکران و آزادیخواهان را به قتل و زنجیر کشیدند و اعدام کردند. رضا خان بر خلاف سوگندی که در برابر نمایندگان ملت و بر طبق اصل سی و ششم قانون اساسی خورده بود حقوق ملت ایران را کلاً و جزاً پایمال کرد. پسرش نیز مانند پدر به قانون اساسی و سوگندی که خورده بود وفادار نماند. محمد رضا شاه هنگام ترک ایران اعتراف کرد که صدای انقلاب مردم ایران را شنیده است. او سی و هفت سال خود را به کری و کوری زده بود و ستم‌هایی که به ملت ایران می‌رفت را نه شنید و نه دید. او تنها وقتی اعتراف به گناه خود کرد که دیگر راه بازگشت برای خودش و فرزندانش نگذاشته بود.

نقش پهلوی ها و زرق و برق ظاهری اقتصاد وابسته ی آن ها برای مقابله با جنگ سرد در برابر کمونیسم بود. انگلیس ها در جریان جنگ جهانی اول قحطی بزرگ را در ایران بوجود آوردند و میلیون ها ایرانی را از گرسنگی کشتند. اما همان انگلیس ها در برابر هجوم انقلاب اکتبر ناچار شدند نه تنها ژنرال آبرونساید و سپاهش را از ایران خارج کنند بلکه برای جلوگیری از گسترش بلشویسم در ایران با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ راه را برای اصلاحات ظاهری و مدرنیته باز کنند. هنگام وقوع انقلاب اکتبر انگلیس ها هم در جنوب ایران ارتش داشتند و هم در شمال ایران و کشور ایران هم از نظر سیاسی و هم از نظر نظامی در اشغال انگلیس ها بود. گسترش بلشویسم و قرارداد ۱۹۲۰ شوروی با ایران انگلیس ها را وادار به عقب نشینی کرد.

هارولد نیکلسون که در این زمان کنسول انگلستان در تهران بود این نکته را این چنین تأیید می کند: «... ترقی رضا در مراتب [نظامی] مدیون لرد آبرونساید بود. ... همچنین به مرد انگلیسی دیگری نیز مدیون بود. [این "مرد انگلیسی دیگری"؛ اردشیر جی ریپورتر است که نیکلسون نامش را پنهان می کند. عبدالله شهبازی بر این باور است که " در کودتای ۱۲۹۹ نیز نقش آبرون ساید به شدت برجسته می شود ولی نقش اردشیر ریپورتر به شدت پنهان نگاه داشته می شود. "] و معلوم بود که ایران کاملاً به سوی تشنت غوطه ور بود؛ تنها امید این بود که کشور بتواند تحت رهبری مقتدر اندرونی مجدداً قوت گیرد؛ سرپرستی [لورین] به درستی پیش بینی کرده که رضاخان برای چنین حیات تازه ای توانا می باشد...».

ژنرال آبرون ساید در یادداشت های خود در فوریه ۱۹۲۱ [روزهای پایانی بهمن ۱۲۹۹] چند روز قبل از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، می

نویسد: « با رضا خان گفتگویی داشتم و او را به فرماندهی کل قزاق‌های ایران گماردم. او قوی‌ترین فردی است که تاکنون دیده‌ام (!؟). به او گفتم که بتدریج از تحت کنترل من خارج می‌شود...»

روی کار آمدن حکومت دینی در ایران نتیجه ۵۲ سال دیکتاتوری و وابستگی دربار پهلوی‌ها، به بیگانگان بود. اگر آن پدر و پسر با مردم ایران دشمنی نمی‌کردند و با ملت ایران پیوندی ملی و میهن‌دوستانه داشتند نه کسی قدرت داشت رضا شاه را از ایران بیرون کند و نه محمدرضا شاه در برابر دیدگان بهت زده‌ی جهانیان مجبور می‌شد ایران را ترک کند. علت اصلی تبعید دو شاه پهلوی افزون بر جنایاتی که کردند خیانت آن‌ها به قانون اساسی و حقوق ملت ایران بود. شاه رفت، نه نخست‌وزیر نه وزیر جنگ نه حتا یک سرباز و نه مردم ایران هیچ حمایتی از او نکردند که هیچ بلکه در خیابان‌ها فریادهای "مرگ بر شاه" طنین انداز بود و تکرار می‌شد. همانگونه که وقتی رضا شاه بنیان‌گذار ارتش نوین به دستور اربابانش مجبور شد ایران را ترک کند آب از آب تکان نخورد.

کسانی که برای پادشاه پهلوی دلتنگی می‌کنند فراموش کرده‌اند که قانون اساسی حقوق سلطنت و مردم را به روشنی بیان کرده بود. برابر نص صریح قانون اساسی، شاه گماشته و خدمت‌گذار مردم ایران بود. شاه در برابر نمایندگان مردم سوگند وفاداری یاد کرده بود. اصل‌سی و پنجم قانون اساسی بروشنی بیان کرده که سلطنت را ملت ایران به شاه تفویض می‌کند و شاهان پهلوی نیز با آن سوگند یاد کرده بودند. اصل‌سی و نهم قانون اساسی می‌گوید کسی نمی‌تواند شاه شود مگر آن که در برابر نمایندگان مردم سوگند وفاداری یاد کند. شاه نوکر و گماشته ملت بود اما یک‌یک ایرانیان را به سیخ و صلابه می‌کشید و اعدام می‌کرد.

کسانی که به خدمات رضاه شاه تکیه می‌کنند گویا نخوانده‌اند و نمی‌دانند که برابر اصل‌چهل و چهار قانون اساسی شاه از مسئولیت مبرا بوده و حق دخالت در اجرای امور را نداشته است. نه رضا شاه و نه محمد رضا شاه حق دخالت در کارها را نداشتند و به کسی نمی‌توانستند دستوری بدهند مگر به حکم قانون و با تصویب نمایندگان مردم. کسی که به دیکتاتور بودن و یا به با جذب بودن رضا شاه افتخار می‌کرده یا می‌کند، کسی است که معنای آزادی و انسانیت را نمی‌داند و معنای قانون اساسی را درک نمی‌کند. من برای کسانی که ارزش و قدرت حاکمیت ملت را نمی‌دانند و قانون اساسی را نخوانده‌اند در اینجا چند اصل‌ی که حقوق سلطنت را به عنوان خدمت‌گذار ملت

تعیین کرده است می آورم:

اصل سی و پنجم: سلطنت ودیعه ایست که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده ... یعنی با اجازه ی ملت شاه می شده است.

اصل سی و نهم: هیچ پادشاهی بر تخت سلطنت نمی‌تواند جلوس کند مگر این که قبل از تاجگذاری در مجلس شورای ملی حاضر شود با حضور اعضای مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هیئت وزراء به قرار ذیل قسم یاد نماید:

من خداوند قادر متعال را گواه گرفته به کلام‌الله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد می‌کنم که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و برطبق آن و قوانین مقرر سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنی عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال خداوند عز‌شانه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم و از خداوند مستعان در خدمت به ترقی ایران توفیق می‌طلبم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد می‌کنم.

یعنی سوگند می خورد که به اطاعت از مجلس و مردم گردن بگذارد. "هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس" بدارد.

اصل چهل و چهارم: شخص پادشاه از مسئولیت مبری است وزراء دولت در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند. از مسئولیت مبرا است یعنی حق دخالت در کارها را نداشته است، این وزیران بودند که می باید مسئولیت کارهای اجرایی را داشته باشند.

اصل چهل و نهم: صدور فرامین و احکام برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون این که هرگز اجرای آن قوانین را تعویق یا توقیف نمایند. ... یعنی حق نداشته است قانونی را متوقف کند و یا به عقب بیاندازد و یا در کارهای اجرایی کشور دخالت کند.

اگر دخالت های پهلوی ها در امور اجرایی نبود مردمانی که قانون اساسی را نوشته بودند حقوق خود را بخوبی می شناختند و اجازه نمی دادند که مشتی آخوند مفت خور بر سرنوشت ملتی ارجمند و کهن مسلط شوند، همانگونه که به شیخ فضل الله نوری این اجازه را ندادند. اگر حمایت های دولت های دیکتاتوری که پهلوی ها بدون اراده ی مردم

با زور ارتش تعیین می کردند و اگر تبلیغات سخن پراکنی بی بی سی و صدای آمریکا و دیگر رسانه های غربی نبود خمینی به این قدرت نمی رسید. او را در پاریس در زیر درخت سیب نشانند از چپ و راست با او مصاحبه کردند، دروغ های او را پخش کردند و مردمان بی خبر از همه جا آن دروغ ها را باور کردند و به رهبری شیادی به نام خمینی گردن گذاشتند.

ملت ایران به دلیل آن که هنوز به آزادی و حاکمیت ملی خود دست نیافته است همچنان آماده ی انقلاب است و تا استقرار یک حاکمیت ملی و مردمی در راه به دست آوردن حقوق پایمال شده خود تلاش خواهد کرد. مردم ما باید در یک جبهه ی همه گیر ملی، راه برپایی حکومتی ملی و مستقل را پیدا کنند و تنها؛ تنها راه، ایجاد وحدت ملی همه ی نیروهای سیاسی و آحاد ملت ایران است.

منوچهر تقوی بیات

استکهلم - پنجشنبه پانزدهم شهریورماه ۱۳۹۷ برابر با ششم
سپتامبر ۲۰۱۸ میلادی